

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در مبحثی که ما داشتیم در مقبوض به عقد فاسد اگر منافعی داشت مستوفاه و غیر مستوفاه بود، این منافع را ضامن است یعنی باید منافع را به شخص برگرداند. بحثی در این بود و عرض شد که این رای در شیعه کاملاً معروف است. از قدیم بین شیعه معروف بوده و از وسیله ابن حمزه نقل شده که ضامن نیست به خاطر الخراج بالضمان. من عرض کردم وسیله ابن حمزه کتاب بدی نیست، قشنگ است و یکی از مزایای این کتاب این است که تقریباً فهرست مانند است برای کتاب مبسوط شیخ طوسی، خیلی متأثر به مبسوط است مثلاً مبسوط شیخ طوسی دارد اشتراط فیه کذا و کذا، در کتاب وسیله ابن حمزه نوشته و شرطه خمسۀ، این ها را جمع کرده. کتاب وسیله ابن حمزه را اگر کسی نگاه بکند و مراجعه بکند کتاب از این جهت خیلی نافع است. تقریباً می شود گفت همان مبسوط را جمع و جور کرده، فهرست بندی کرده، لیست برداری کرده به قول امروزی ها. فهرست بندی کرده است.

عرض شد که بعد از مرحوم شیخ طوسی عده ای روی نهاییه ایشان کار کردند که فقه ماثور است، فرض کنید مثل مراسل. عده ای هم مثل ابن حمزه روی کتاب مبسوط کار کردند که فقه تفریعی است و عرض کردیم بهتریشان شرایع است. شرایع هم قسمت های ماثور را آورده و از فقه تفریعی هم فروع قشنگی را انتخاب کرده. همه چیز را طبق مبسوط نیاورده است. فروع بسیار قشنگی را انتخاب کرده و آورده. یک مجموعه ای از فقه ماثور اهل شیعه است و فقه تفریعی است، تقریباً قابل قبول. البته نوشتند که در کتاب وسائل هر چه عنوان باب است فقه ماثور است. هر جا گفته فرع فرعان این فقه تفریعی است، این مطلب درست نیست، آقایان اگر هم گفتند درست نیست. دیگه نمی خواهم قائلش را بگویم. این مطلب قابل قبول نیست.

علی ای حال و چند دفعه هم من عرض کردم کتاب شرائع انصافاً در ترتیب فقه سنی ها هم هنوز ندارند، در شیعه هم قبل از ایشان نبود، ایشان اولین نفر در شیعه است که این طریقه را ابداع کرد، فقه را به چهار باب برد، عبادات، عقود، ایقاعات و احکام. هنوز هم که هنوز

.....

است سنی ها این ترتیب را ندارند. نه قبل از صاحب شرائع دارند و نه بعد از صاحب شرائع لکن معظم کتب شیعه روی همین ترتیب است. البته الان مثل منهاج آمده و ترتیب را عوض کردند لکن معظم کتب شیعه، چون شرائع شروح هم زیاد دارد. فکر نمی کنم در شیعه کتابی به اندازه شرائع شرح داشته باشد، شروح بسیار زیادی دارد. این روشی را که مرحوم صاحب شرائع گفت مثلاً علامه هم که پسر خواهر ایشان است، پسر خواهر محقق است ایشان هم مراعات می کند. تقریباً در شیعه این حالا مثلاً فرض کنید منهاج الصالحین ممکن است چهار بابش نکرده مثل صاحب وسائل لکن ترتیب کتبش غالباً طبق ترتیب کتاب وسائل است، حتی وسائل الشیعه هم همین طور است. طبق ترتیب شرائع است و انصافاً هم صاحب شرائع بسیار فقیه دقیق النظری است. فوق العاده، واقعا ملاست، خدا رحمت کند مرحوم آقای بجنوردی، ایشان شوهر خاله ما بودند و خدمتشان به منزل رفته بودیم، این اواخر این قسمت های قواعد را که می نوشتند می فرمودند گاهی من در یک مسئله ای چند روز زحمت می کشم بعد به شرائع نگاه می کنم می بینم به یک عبارت موجز تمام مطالب را نوشته. با یک ایجاز فنی خاص مطالب و نکته ها را بیان کرده است. انصافاً همین طور است، شرائع بسیار بسیار کتاب نافع است، فوق العده است.

علی ای حال کیف ما کان وسیله مبسوط است. عرض کردیم در میان شیعه اولین کسی که این حدیث الخراج بالضمان را آورده مرحوم شیخ طوسی است. هم در کتاب خلافتش این را آورده و هم در کتاب مبسوط این را آورده است و در کتاب خلاف ظاهرش که عمل است. در کتاب خلاف این طوری است، این جا آقای خوئی در حاشیه اش مرحوم آقای مقرر نقل کرده است، صفحه ۱۸۰، عنوان إذا اشتری جاریه حامله فولدت فی ملک المشتري عبداً مملوکاً ثم وجد بالام عبد عیبا فإنه یردّ الام دون الولد.

این ولد محل کلام بوده، من بعداً عرض می کنم چون عده ای می گفتند این الخراج بالضمان شامل ولد نمی شود، مثل خدمت و این جور چیزها چرا، مثلاً این کنیز معیوب بوده، ده روز فرستاده کار کرده روزی صد هزار تومان من باب مثال گرفته، این پول ها را بله نگه می دارد اما اگر ولد بود به خود مادر برگرداند.

و للشافعی فیہ قولان احدهما مثل ما قلناه و الثانی له أن یردهما معا لأنه لا یجوز أن یفرق بین الام و الولد فیما دون سبع سنین و الأول أصحّ عندهم.

یعنی عند الشافعیة

دلیلنا: عموم قوله (صلی الله علیه و آله و سلم) الخراج بالضمان

یک نکته ای را من سابقا عرض کردم خیلی حاوی اهمیت است. مرحوم شیخ طوسی وقتی دلیلنا ذکر می کند غالبا خبر شاید شنیده باشید و دیده باشید همین عبارت معروف دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم، غالبا این طور می گوید لکن چون شیخ دقیق است در بعضی جاها می گوید دلیلنا اجماع الشیعة، چون می داند که در مسئله خبر نیست و این دقت مرحوم شیخ است و من عرض کردم چون جایی ندیدم و کتابی هم ندیدم. از مشایخ هم نشنیدم چون واقعا شیخ طوسی را باید شیخ الطائفة گفت. مصلح در طائفه بوده و اختلافی که در آن زمان بین مکتب قم و بغداد خصوصا توسط سید مرتضی که خیلی طعن شدید دارد، توسط شیخ مفید که ایشان هم طعن شدید مخصوصا بر صدوق دارد، ایشان این اختلاف را سعی کرده حل بکند و لذا انصافا در زمان شیخ طوسی، یک دفعه دیگه هم عرض کردم، شاید در این کتاب منتجب الدین، این منتجب الدین از خاندان صدوق است، بابویه است. خودش هم خیلی تاریخش روشن نیست اما کتاب قشنگی است. علمای شیعه بعد از شیخ را دارد، منتجب الدین در فهرستش کتاب نافع به لحاظ تاریخی است، قشنگ است، نکات لطیفی دارد. الان دقیقا نمی دانم، یک وقتی یا حساب کردم یا کسی حساب کرده بود دیدم، بین پانزده تا بیست نفر، ۱۹ نفر از خاندان بابویه که در بغداد درس خواندند. هیچ کدامشان پیش شیخ مفید درس نخواندند. خیلی عجیب است. هیچ کدام ننوشته اما همه شان پیش شیخ طوسی بودند، شیخ مفید چون به شدت با صدوق مخالف است. اصلا اسم کتاب را تصحیح الاعتقاد گذاشته یعنی اعتقادات صدوق باطل است، من می خواهم تصحیحش بکنم که من عرض کردم انصافا با احترامی که برای شیخ مفید قائلیم این تعبیر مناسب شأن ایشان نیست. بالاخره شیخ صدوق از اعیان طائفه است.

مخصوصا که شیخ صدوق استاد ایشان است، از صدوق اجازه دارد. بعدش هم می گوید یک رساله ای در سهو النبی دارد که آن جا هم خیلی تند به صدوق می شود. حالا ان شا الله آن رساله مال مفید نباشد. آنجا هم خیلی تند می شود و مرحوم سید مرتضی در رسائلش یک جایی خیلی تند به قمی ها می شود، حتی به شیخ صدوق که این ها ما بین مشبهه و مجبره و ... یک چیزهایی! عرض کردم همین الانش هم که بنده در خدمتتان هستم من زیاد از این کتب اهل سنت دیدم که بعد از جمهوری اسلامی در نفی شیعه نوشتند، یکی از نوشته های مهمشان عبارت سید مرتضی است که این سید مرتضی که بزرگ شیعه است راجع به علمای شیعه این جور نوشته و خیلی تند نوشته. انصافا هم از انصاف خارج شده، از جاده انصاف خارج شده، این طور نیست که ایشان فرموده، به این حدی که ایشان فرموده نیست. نه مطلب درست نیست. با احترامی که ما برای بچه طلبه ها هم قائلیم چه برسد به بزرگانی مثل سید مرتضی لکن این مطلب را ایشان منصفانه ننوشته، انصافا مرحوم سید مرتضی از دائره انصاف خارج شده.

بعد هم این که نوشته بزرگشان و کبیرشان ابن بابویه صدوق، روشن نیست، خود احمد اشعری فوق العاده است. همین که الان اسمش را خواندیم. احمد ابن ادریس واقعا از اجلاء است، بیت اشاعره در قم و ابن الولید، ابن الولید احتمالا اصلا از قم نبوده. از خارج قم است. ابن الولید واقعا استاد حدیث است، نمی شود انکار کرد، بر امثال صدوق مقدم است، صدوق خودش می گوید من تابع ایشانم. تعجب است که سید مرتضی مطالبی را فرمودند که خلاف واقع است. بزرگ و کبیر اهل قم را صدوق گرفته در صورتی که این طور نیست، این نوشته ایشان هم درست نیست، این هم قابل قبول نیست.

به هر حال این تندیه هایی که این دو بزرگوار داشتند مرحوم شیخ طوسی ندارد. البته شیخ طوسی از فقیه خیلی کم نقل می کند، این هست. از بقیه کتب صدوق که اصلا ندیدم نقل بکند، إلی الان ندیدم یک موردی از غیر کتاب فقیه نقل بکند. از فقیه هم خیلی کم نقل می کند. خیلی کم نقل می کند. البته فقیه هم از کلینی تصریحا شش تا یا هفت تا نقل می کند. یک موردش هم می گوید لا افتی به ما رواه ابوجعفر محمد ابن یعقوب. آن را هم کم نقل می کند، حالا گفتند عده ای از جاهایی که گفته روی، روی و فلان، مرادش کلینی

است. حالا آن بحث دیگری است اما با تصریح به اسم خیلی کم نقل می کند، فوق العاده کم نقل می کند. شیخ طوسی هم همین طور، از صدوق خیلی کم نقل می کند مخصوصا جاهایی که صدوق انفراد دارد که قابل اعتناست ایشان نقل نمی کند.

در کتاب مبسوط هم این مطلب آمده، دیگه نمی خوانم، آقایان اگر خواستند مراجعه بکنند.

بعد از علامه وسیله هم این را آورده، الخراج بالضمان که نقل شده، بعد از علامه در مختلف هم آورده، خیلی عجیب است. ایشان آورده: لا یستردّ ثمن ما انتفع به و استردّ الولد إن حملت به امّه عنده و ولدت. البته در باب ولد ایشان از شافعی نقل کرده لا یفرق لکن نکته این نیست، ببینید اگر یک کنیزی را خرید بعد از پنج شش روز معلوم شد عیب دارد و در این چهار پنج روز زائید، عادتاً این کنیز مال مالک قبلی است یعنی عادتاً منافعی را که در ملک این پیدا شده ضامن نیست. عادتاً این طور است. نباید برگرداند. اما وقتی کنیزی را خرید و پنج شش روز پیشش بوده، عیبی پیدا شد و این در خلال پنج شش روز زائید من فکر نمی کنم اشکال شافعی این است. این که ایشان نقل می کند شیخ طوسی لا یفرق بین الام و ولدها، به نظرم دقیق نباشد.

و این اختصاص به ولد ندارد. یک گاوی هم خرید، چهار پنج روز گاو پیشش بود، بعد عیبی پیدا کرد اما در خلال چهار پنج روز زائید. عده ای از علمای اهل سنت می گویند بچه را برگرداند، الخراج بالضمان شامل بچه نمی شود. روشن شد چی می خواهیم بگویم؟ الخراج بالضمان یک گوسفندی خرید، چهار پنج روز پیشش بود، عیبی پیدا کرد، برگرداند. در این چهار پنج روز زائید، این ها می خواهند بگویند در این مدت مثلاً گوسفند دوران حاملگی پنج ماه است، حالا دو روز پیش این بود زائید، بقیه را پیش مالک قبلی بود.

لذا ببینید مرحوم علامه چی می گوید؟ و استردّ الولد إن حملت به امّه عنده. حالا این را اهل سنت در حمل هم گفتند، بعد بعضی از عباراتشان را می خوانم، اما آنی که دارند و ما هم داریم در مصرات بیشتر گفتند، در بیع مصرات.

یکی از حضار: حاملگی روی قیمت لحاظ شده، اساساً مگر می شود به قول فرمایش آقا.

آیت الله مددی: بله می دانم.

و لذا این همین، یک بحث سر این است که چون لحاظ شده پس ملک ایشان است. بالاخره وقتی گفت گوسفند را فروختم بچه ای که در شکمش هم هست ملک ایشان است. پس اگر به دنیا آمد مال مشتری است، یعنی در حقیقت یک بحثی که در الخراج بالضمان آمد بحث بچه بود. یک بحث دیگری که در آن آوردند که حالا می خواهید بعدا برایتان می خوانم که بیشتر آوردند بحث مصرات بود که مرحوم شیخ طوسی در مصرات این را آورده. مصرات یا تصریه، تصریه اصطلاحاً این است که وقتی می خواستند یک گاوی را بفروشند چند روز آن را نمی دوشیدند تا این مثلاً دیده بشود خیلی پر شیر است و شیر زیادی دارد، این را تصریه می گویند، بعد که او می خرید و شیر را می دوشید می دید که شیرش خیلی کم است، این را چند روز عمدا گذاشته بودند تا شیرش زیاد دیده بشود، مراد از دابه مصرات یعنی حیوانی را که چند روز ندوشیدند، بعد که این خرید خب شیر داد اما کم داد، آن مقدار شیری که ابتدائاً بود نبود. عده ای از اهل سنت گفتند آن شیری را که اول دوشید این مال بایع است، شیرهای بعدی مال مشتری است. دقت کردید؟ چون آن شیر اول قبل از فروش بوده، این الخراج بالضمان آن شیر اول را نمی گیرد، شیر دوم را می گیرد. الخراج بالضمان منافع و درآمد مال مشتری است آن دومی است. اولی را در شکمش نگه داشته بود که این زیاد دیده بشود، این مال چند روز بوده که جمع شده، این را من الان اگر امروز فرصت کرد یا بعد می خوانم، دیگه گفتم خودتان بخوانید.

یکی از حضار: نهی عن التصریه و قال من اشتری شاء مصراً

آیت الله مددی: مصراً یعنی این.

ببینید در کتاب مبسوط دارد، إذا كان فلان فلا يكتمونه. بعد در این جا مرحوم شیخ در مبسوط دارد که و استرجع الثمن در عیب، بعد می گوید فإن اختار فسخ البيع و رد المبيع نظر فإن لم يكن حصل من جهة المبيع نماء رده و استرجع ثمنه و إن كان قد حصل نماء و فائدة، ببینید فلا يخلوا. این تفریعاتی که ایشان دارد اهل سنت هم دارند، در روایت الخراج بالضمان هم نیامده است. در روایت ما هم نیامده است.

ببینید و إن كان قد حصل نماء و فائدة، این عبارت مبسوط است. فلا يخلوا من أن يكون كسبا من جهته أو نتاجا و ثمرة فإن كان كسبا

مثل أن يكتسب بعمله أو تجارته أو يوهب له

برای عبد

أو يصطاد شيئا

عبد رفت یک آهویی را شکار کرد.

أو يحتطب

حطب یعنی هیزم. رفت از کوه و جنگل هیزم آورد.

أو يحتش

این یعنی حشیش، احتشاش یعنی علف جمع کرد. یا علفی جمع کرد

فإنه يردّ المعيب و لا يردّ الكسب

این الخراج بالضمان است.

بلا خلاف، لقوله صَلَّى الله عليه و آله و سلم الخراج بالضمان. فالخراج اسم للغلة و الفائدة التي تحصل من جهة المبيع» إلى أن قال: «و

قوله (صَلَّى الله عليه و آله و سلم) : الخراج بالضمان معناه: أن الخراج أن يكون المال يتلف من ملكه، و لما كان المبيع

يعني به این معنا که این چهار روز که این گوسفند مال تو بود اگر تلف می شد از تو بود پس حالا درآمدش هم مال تو است.

و لما كان المبيع يتلف من ملك المشتري، لأنّ الضمان انتقل إليه بالقبض

یک اصطلاحی است که در کتب فقهی زیاد آمده که قبل القبض ضمان بر بائع است، بعد القبض ضمان بر مشتری است. کتاب را فروخت،

هنوز نفروخته کتاب تلف شد از بائع حساب می شود. اما به مشتری داد بیع صحیح بود آن وقت دیگه ملک مشتری است و از مشتری

حساب می شود، به بائع ربط ندارد.

كان الخراج له

به هر حال اهل سنت هم این را دارند که در باب تصریه مراد از تصریه عبارت از این معناست یعنی در باب تصریه آن چه که الان ما داریم در آن قسمتی که مربوط می شود به بعد از بیع آن نمی شود.

آن وقت یک عبارتی را دارد.

این جا در این کتاب حالا چون اسم تصریه را بردیم یک مقدار هم یک نکته ای گفته بشود. این ابن العربی، نه ابن عربی، ابن العربی که فقیه مالکی است از اندلس است. اصطلاحاً به اهالی اندلس در اصطلاح اینها مغاربه می گفتند. مغاربه به قول ما غربی ها یعنی اروپائی ها، چون اندلس اسپانیاست، الان جزء غرب و جزء اروپاست.

این ابن العربی مرد ملایی است، ابن العربی یک احکام هم دارد. ایشان می گوید که الحدیث مجمع علی معناه فی الجملة، نسبتاً ایشان بهتر راجع به حدیث نکاتی را فرموده که من نقل می کنم و إن نفاه البخاری

البته ایشان بخاری را نوشته، نه مسلم هم نقل کرده، اختصاص به بخاری ندارد. مالک هم در موطا نیاورده. منحصر به بخاری نیست.

و الخراج فی العربیة

این نکته لطیفی است که ایشان دارد. حالا آن هم در اندلس بوده که زبانشان عربی نبوده.

عبارة عن کل خارجٍ من شیء موضوع فائدة طرأت علی آخره و یقول کثیر من اهلها، اهل این حدیث.

أنه مخصوص بالغلات و الامر كما ذکرته لكم. ایشان می گوید اختصاص به غلات ندارد مطلقاً.

غلات یعنی بهره وری، آن چه که بهره وری از عبد است و موضع الاجماع فیه. بعد ایشان می گوید آن قدر متیقن این است. أن الرجل

إذا ابتاع بیعاً فاستغله یا از آن بهره گرفت، أو استخدمه، ثم ترا فسخٌ علی بیعه فإن له ما استغل، آنی که خودش بهره گرفته مال آن و ما

استخدم، فما كان له ضامناً من الاصل أو طراً علیه تلف فاذا نتجت الغنم أو ولدت الماشیة عند المشتري أو اغتلتها فلا یرد شیء من ذلك

عند الشافعی

شافعی این طور گفته است.

و قال مالک یرد الأولاد خاصة و قال أهل الرأي

اصطلاحاً عرض کردم وقتی اهل رای می گویند یعنی احناف، حنفی ها، اهل کوفه.

یرد الدار و الدابة و العبد و له الغلة

اگر دابه و اینها بود اما غله

و قالوا فی الماشیة و الشجر اذا أخذ غلتها لیس له ان یرد بالعیب لكنه يأخذ الأرض و قال أبو حنیفة يأخذ ذلك كله و یرد بالعیب الى أن

قال

من می خواهم یک نکته ای را عرض بکنم که معلوم شد که در الخراج بالضمان یک بحث این است که این خراج تا چه مقدار خراج

است، بچه گوسفند فرض کنید عبد را از کار انداخته. یکی از مثال هایی که بعضی هایشان زدند اگر یک عبدی را خرید یک چند روزی

گذاشت اصلاً یک ساختمان ساخت که حتی قیمت ساختمان از قیمت خود عبد بیشتر است. بعد معلوم شد که عبد معیوب است. خب آن

ساختمان چه؟ می گویند مال این می شود، ملک این می شود. منافع عبد.

حدود منافع چیست؟ شامل اولاد می شود یا نمی شود؟ بعد این یکی.

دو: این که الخراج بالضمان اضافه بر این معنا حدودش چیست؟ شامل جایی می شود که این ملک مشتری باشد؟ ایشان می گوید:

و أما الغاصب فاختلف الناس فيه فمنهم من حملة على الملك و جعل له الخراج بالضمان و منهم من قطعه عنه و حکم برد کل ما اغتلب و

الحق لا يلحق عاص بمطیع

ایشان می گوید نمی شود غاصب را مطیع بدانیم.

و لا ظالم بعادل

مثل الغاصب یؤخذ باشق الاحوال.

و لا حجة فی عموم الحديث

اصلا حديث عمومي ندارد.

لأنه ليس من قول النبي صلى الله عليه وآله و إنما هو أخبار عن قضية في عين

البتة من این مطلب را عمدا امروز خواندم به خاطر این مطلب هم بود. ليس من قول النبي، این را من خیال می کردم تا قبل از این که ببینم خودم فکر می کردم خیال می کردم به ذهن من آمده، این چه که در متن حدیث است خوب دقت بکنید در بعضی هایش این طور است که عن عائشة قضی بالخراج. من خیال می کردم که احتمالا عائشه مضمون را نقل کرده. در بعضی هایش دارد و قال رسول الله إن الخراج بالضمان. ملتفت شدید؟ در بعضی هایش دارد که قال رسول الله اما در بعضی هایش از عائشه دارد قضی الخراج بالضمان. یعنی این تعبیر الخراج بالضمان در حقیقت از کلمات خود عائشه است نه کلام رسول الله باشد.

من در ذهنم بود که این معنا به ذهن من آمده، به نظرم ابن عربی هم مرادش این باشد، نمی دانم حالا شما هم گفتید. می گوید لأنه ليس من قول النبي، و إنما هو أخبار عن قضية في عين. فلا ترى حقيقة الحال فيها

من فکر می کنم شاید ایشان هم، حالا من خیال می کنم من ملتفت شدم، دیشب خیلی خوشحال بودم که چون با خودم فکر می کردم که شاید این حدیث اصلا ثابت نباشد. نقل مضمون سنت رسول الله توسط عائشه است، نه این که کلام رسول الله باشد. دو مرتبه متون حدیث را مراجعه کردم دیدم بعضی هایش این طوری است که قال رسول الله، بعضی هایش نه قضی.

دیدم ابن عربی هم همین شبهه به ذهنش آمده. ظاهرا مرادش این باشد که من عبارت را این جور می فهمم، لأنه ليس من قول النبي، و إنما هو أخبار، أخبار یعنی عائشه اخبار داده است.

علی ای حال این یک نکته لطیفی است که معلوم می شود جای شبهه دارد. جای محل کلام دارد که این اصلا کلام رسول الله باشد.

مثلا در این کتاب مختصر آمده، مختصر شاگرد شافعی است که در هامش کتاب ام چاپ شده، این چون تصریه را گفتم این را هم بخوانم:
التصریة، استدلل علی أنه إذا ردّ المصراة، مصراةً آن گوسفندی است که مثلا شیرش زیاد دیده شده است. آدم خیال می کند شیر زیادی دارد. إذا ردّ المصراة ردّ معها صاعا من تمر ثمنا للتصریة

یک حدود سه کیلو خرما بهش بدهد، دقت کردید چی شد؟ حالا این قرن سوم و اوائل قرن سوم است. حالا شاید تعجب است. صاعا من تمر دیگه چیست؟ سه کیلو خرما بدهد. می گوید ببینید این شیری که حیوان قبل از بیع داشته این مال مالک است، چون شیر را خورده به جای این شیر سه کیلو خرما بدهد. این سه کیلو خرما این شیری که در هنگام نگه داشتن قبل از فروش بوده، صاعا من تمر ثمنا للبن التصریة، و لا یرد لبن الحادث فی ملکہ.

آن شیر اول که زیاد دیده شده بود چون خورده است آن را به جایش سه کیلو خرما بدهد، این پول آن شیر. آن شیری که بعد وقتی ملک او بوده پنج شش روز پیش او بوده این شیر را دیگه رد نکند، این شیر خودش است.

چرا بحث تدلیس است، می گوید می خواهد رد بکند. دقت کردید؟ یعنی نیامدند بگویند که خب آن شیری هم که هست، بالاخره وقتی که گفت این گوسفند را فروختم و شیر به حسب ظاهر زیاد دارد این به ذهن انسان می آید، همین گوسفند را فروختم شیری که به این حیوان آمد همراهش است دیگه، معنا ندارد که یک صاعا من تمر برگرداند. روشن شد؟

حالا این اضافه بر این هم که حدیث نقل کردند شاید روی جهات دیگری بوده و إلا این ها آمدند فرق گذاشتند الخراج بالضمان را.

پس یک: الخراج بالضمان معنایش چیست؟ مثل ولد، مثل لبن تصریه را می گیرد یا نه؟

دو: حدودش چیست؟ غصب را می گیرد یا نه؟ ابوحنیفه می گفت این طوری که هر جا که شما عینی را به عهده گرفتید در مدتی که این مال در عهده شماست منافعش هم مال شماست. حالا از ابوحنیفه یک مطلبی نقل شده که گفته بوده لو کان النبی حیا لاخذ بکثیر من اقوالی. البته این را دارد، عرض کردم در جلد ۱۴ تاریخ بغداد داد. یک چند جلد است، ۱۵، ۱۶، ۱۷ بعد از تاریخ بغداد است که با همان تاریخ بغداد چاپ شده، این جلد های بعدی را احناف نوشتند چون در تاریخ بغداد در جلد ۱۴ در ذیل عنوان نعمان ابن ثابت، ابوحنیفه

اسمش نعمان ابن ثابت بود. خیلی احادیث شدیدی علیه نعمان دارد. عرض کردم آن مقداری که ما علیه ابوحنیفه در کتب اهل سنت داریم در شیعه نداریم، خیالتان راحت باشد. آن تندیه هایی که اهل سنت راجع به ایشان دارند در شیعه نیست.

من جمله این را نقل کردند که گفته لو کان النبی حیا لآخذ بکثیر من اقوالی. خب من فکر می کنم گاهی ابوحنیفه را فکر می کنم مثلا می خواهد حدیث رسول الله را یک جوری معنا بکند که کانما به رسول الله بگوید که درستش این است که شما این جوری بفرمایید، مثلا بلا نسبت، لو کان حیا، البته آنها جواب دادند، انصافا چون ما منصف هستیم جلد ۱۵ و ۱۶ را احناف نوشتند و شبهات و اشکالات خطیب بغداد را جواب دادند لکن احتمالا مثلا الخراج بالضمان مورد نزولش قطعا در بیع است. اصلا شان نزولش در بیع است، قصه اش در بیع واقع شده است لکن ابوحنیفه من احتمال می دهم ابوحنیفه مثلا گفته است یا رسول الله بهتر این بود که شما این را تعمیم بدهید، خصوص بیع نباشد. قاعده را این جوری بگذارید هر جایی یک عین مالی در عهده شخص قرار گرفت مادام که در عهده اوست منافعش هم مال اوست. این طور قاعده کلی. چون شما رفتید فرض کنید یک عبدی را غصب کردید، پنج روز پیش شما بود تا این آقا پیدا کرد و آمد از شما گرفت. در این پنج روز کار کرده است. در این پنج روز اگر تلف می شد به عهده چه کسی بود؟ غاصب بود دیگه، اگر این عبد در این پنج روز می مرد به عهده غاصب بود، می گوید اگر این پنج روز به عهده شما بود منافعش هم مال شماست. روشن شد؟ به نظرم فکر می کنم ابوحنیفه باید تشریع بکند، حالا ما دلمان می خواست سنت رسول الله را بفهمیم، به نظرم ذهن او بیشتر به این می آمد که تشریع بکند. این مطلب عجیبی است، دقت بکنید! می گوید شما این جور بگویید هر کسی که یک عین مالی در عهده او گفت، در تعهد گرفت، منافعش هم در این مدت مال او باشد. مثلا از پیغمبر نقل کرده در باب مجوس، در این کتاب قرطبی تفسیر دارد که اجماع است، حالا من چون اهل سنت را دیدم ولی به نظرم اجماع ندیدم. ایشان نقل اجماع می کند که در مجوس دیه اش هشتصد درهم است. در روایات ما در دیه اهل کتاب مطلقا هشتصد درهم است. خب ابوحنیفه معتقد است که دیه اش مثل مسلمان است. ابوحنیفه اعتقادش این است که دیه یهودی و مسیحی مثل مسلمان است. حرف ابوحنیفه چیست؟ می گوید هر کسی در یک نظامی بود، در یک حکومتی بود و مقید به حدود حکومت شد همچنان که ایشان حدود حکومت را حفظ کرده حکومت هم باید حدود آن را حفظ بکند،

دیگه فرق ندارد مسیحی و مسلمان. اگر بناست پرداختی خون مثلاً ده هزار درهم باشد این بین افراد فرق نمی کند. بالاخره این مسیحی است لکن ملتزم به این نظام است. همین که اصطلاحاً امروز حقوق شهروندی می گویند، این جامعه مدنی که امروز می گویند همان حرف ابوحنیفه است. اینها خیال می کنند حرف تازه ای است. این جامعه مدنی هم این است که هر کسی در یک شهری زندگی کرد نظام را قبول کرد دیگه نباید فرق بگذاریم به لحاظ سن بزرگ باشد، کوچک باشد، زن باشد، مرد باشد، سیاه باشد، سفید باشد و ... همه حقوق مثل ارث، دیه همه باید به یک نحوه باشد. اصطلاحاً امروز به آن حقوق شهروندی می گویند. به هر حال این حرف ابوحنیفه است اگر کسی قبول کرد در یک نظامی باشد همچنان که این شخص خودش را ملتزم به رعایت نظام دیده نظام هم باید خودش را ملتزم به رعایت حقوق این فرد بداند. نمی شود که بگوییم خون یک انسان مسلمان ده هزار است و مثلاً مسیحی هشتصد درهم. و این مسیحی هم ملتزم به نظام است. یعنی دقیقاً همان بحثی را که امروز است.

من فکر می کنم ابوحنیفه در حقیقت در فکر جعل شریعت بود یا مثلاً در باب خیار مجلس، آن که مشهور و متفق علیه بین مسلمین است خیار مجلس را قبول داشتند ولی ابوحنیفه خیار مجلس را قبول نداشت و لذا هم یک عبارتی دارد، خطیب بغداد نقل می کند، صحت و سقمش را نمی دانم که اگر دو نفر در یک کشتی شش ماه باشند و یک چیز را فروخت بگوییم این شش ماه بیعش متزلزل است، خیار مجلس دارد. کشتی در دریاست. من فکر می کنم ابوحنیفه می خواسته بگوید یا رسول الله این خیار مجلس. لذا ایشان می گوید البیان بالخیار یعنی در وقتی که مشغول معامله هستند، تا مشغول معامله و چانه زدن هستند بالخیار، اما وقتی گفت بعثت اُشتریت دیگه خیار معنا ندارد ولو در یک مجلس باشد. در این کتاب تاریخ بغداد عرض کردم ما این قضایا را نقل می کنیم ولی صحت و سقمش را به عهده نمی گیریم. چون خطیب بغداد حنبلی است، نسبت به ابوحنیفه خیلی تند شده است. می گوید به ابوحنیفه گفت که خیار مجلس را قبول نکرد، بهش گفتیم قال رسول الله البیان بالخیار، فقال هش هش، خیلی عجیب است. در تاریخ بغداد عین عبارت است. فقال هش هش یعنی به حدیث رسول الله اهانت می کرد. البته عرض کردم اهل سنت جواب دادند، خود احناف در آن جلد های بعدی جواب دادند و آقایان اگر خواستند مراجعه بکنند.

.....

علی ای حال ایشان، به مناسبت الخراج بالضمنان، الخراج بالضمنان آنی که از پیغمبر نقل شده در بیع است. آن جایی است که ملک است. الان مالکی این قاضی ابن العربی گفت بابا لا يلحق عاص بمطیع، و لا ظالم بعاذل. چرا شما می آئید می گوید که و قیاس می کنید غصب را هم بر همین؟؟ در حقیقت به نظر من قیاس نیست. ابوحنیفه می گوید معنای الخراج بالضمنان را ما این جور بگوییم، حالا اگر رسول الله هم اراده نفرمود بگوییم لو كان النبي حيا لاخذ بكثير من اقوالی، خوب است که پیغمبر این جور می گفت. مرادش این باشد هر جا شما مالی را به عهده گرفتید یا شخصا یا قانونا، عهده به این معنا که اگر تلف شد باید بدلتش را بدهید. هر وقت هر مالی در عهده شما بود منافعی که داشت منافعش هم مال شما باشد. طبق قاعده عقلانی باید این جور بگوییم نه خصوص ملک و لذا غاصب هم می شود و از آن یکی اضعف تر مقبوض به عقد فاسد. ما تمام بثمان در عقد فاسد است، فراموش نکنید، خارج نشدیم. اگر گفتیم غاصب مشمول حدیث نیست، مقبوض به عقد فاسد هم نیست، عرض کردیم در اصحاب ما شبه اجماع بر این است که در مقبوض به عقد فاسد ضامن است، اگر چیزی منافع داشت باید بدهد، ابوحنیفه می گوید ضامن نیست، الخراج بالضمنان چون در این چند ضمانش به عهده او بوده، ولو عقد فاسد است، به عهده او بوده، هر کسی که هر مالی در عهده او بود منافعش هم مال آن است.

یکی از حضار: خب این اصلش از کجاست؟

آیت الله مددی: عقل خودش.

یعنی می گوید مناسب این است، نه مناسب این است که در خصوص بیع بگوییم. این راجع به این مطلب.

و اما بحث های تاریخی، من عرض کردم الان فکر می کنم سه تا مطلب اساسی، یکیش هم چون ایشان متعرض شده و من دیروز اشاره کردم ایشان یک مقداری متعرض اقوالشان شده و این که این سند چه مشکل دارد. مثلا همین عبارتی را که من دیروز برایتان عرض کردم یکی از مهم ترین سند هایش مسلم ابن خالد زنجی است، البته زنجی یعنی زنگی یعنی سیاه، اما ایشان تصادفا خیلی هم سفید بوده. حالا از جهت دیگه بهش گفتند.

عن ابن جریج عن هشام، مسلم ابن خالد نقل کرده بخاری گفته منکر الحدیث، من چند دفعه عرض کردم دقت بکنید بخاری بین اهل سنت معروف است فوق العاده مودب است. این عبارات تند مثل کذاب و وضاع را بکار نمی برد، در میان علمای ما هم اگر مرحوم ابن غضائری را در نظر بگیریم ایشان زیاد دارد وضاع و کذاب و فلان را زیاد دارد اما نجاشی خیلی کم دارد. نجاشی نسبت به ایشان خیلی مودب است لکن بخاری از نجاشی هم مودب تر است. خیلی مودب است. می گویند شدیدترین تعبیری را که بکار برده ترکوه، این تندترین تعبیر است، کذاب و وضاع نمی گوید، خیلی آدم مودبی است و در تعبیرات رجالی خودش خیلی مودب است. ببینید راجع به این شخص نوشته منکر الحدیث، این خودش تند است. در اصطلاح غیر بخاری شاید خیلی تند نباشد اما از دید بخاری فوق العاده این اصطلاح تند است.

پس یک بحث هایی راجع به سند حدیث است که بخاری قبول نکرده، مسلم قبول نکرده و یک بحث هایی است که به اصطلاح

یکی از حضار: وقتی ثبوتش ثابت نشود دیگه حدود ندارد.

آیت الله مددی: حالا!

من این عباراتی را که مرحوم آقای مقرر نقل کرده من حالا جمعش بکنم. در حقیقت آقای مقرر را عرض کردم مدعی فقاقت نبود، در حقیقت آن نکته فنی این است که سه جهت در حدیث بحث شده است. یک: سند و صدور حدیث، دو: معنای حدیث که مثلاً شامل ولد و اینها می شود یا نه؟ سه: حدود حدیث که شامل غصب می شود یا نه؟ این اصطلاح بنده.

لکن این چند صفحه را که شما بخوانید خلاصه اش همین مطلبی است که من عرض کردم و کرارا و مرارا و تکرار عرض کردیم که فارق اساسی بین اهل سنت و شیعه همین است. ما هم در صدور و هم در معنا و هم در حدود به اهل بیت مراجعه می کنیم. روشن شد؟ هر یک از سنن رسول الله که باشد چه ثبوتش و چه معنایش و چه حدودش، الان برایتان روشن شد. هم سندش محل کلام است مثل بخاری اشکال می کند. ایشان مفصل تر نوشته، من خیلی موجد جمع کردم چون می خواهم خودتان بخوانید. من جایی که نکته داشته

باشد را عرض کردم، بقیه اش را مراجعه بفرمایید و هم در معنایش که آیا شامل ولد می شود یا نه؟ و هم در حدودش که آیا شامل

غصب هم می شود یا نه؟

یکی از حضار: معنا و حدود یکی نیستند؟

آیت الله مددی: نه معنا این که مثلا فرض کنید معنای خراج مطلق، مثلا ابن العربی گفته خراج معنایش مطلق ما یخرج من الشیء است.

بعضی ها گفتند خصوص غله، این معنا یعنی این. الان عبارت ابن العربی را خواندم.

ببینید: و الخراج فی العربیة کل خارجٍ عن شیء و یقول کثیر من اهلها إنها مخصوص بالغلات و الامر كما ذکرته لکم. ما این را معنا

گرفتیم.

عرض کردم این ها ظرافت های مطلب است، آیا مراد از خراج هر درآمدی که از شیء باشد؟ یا خراج خصوص آن چیزی است که از

عمل او حاصل شده، بهره وری، عبد را بکاری انداخته، مراد از خراج این است. لذا دقت بکنید خیلی نکته لطیفی بود، حالا ایشان سوال

کردند شاید برای شما هم پیش می آمد، ما این دو تا را با هم فرق گذاشتیم. یک چیزی را به نام معنا گفتیم و یک چیزی را به نام حدود

گفتیم، آیا شامل غصب می شود یا نمی شود؟ این حدودش است. مثلا لا ضرر، آیا لا ضرر از رسول الله ثابت است یا نه؟ این یک

دو: بر فرض که ثابت شد معنایش چیست؟ حالا مثلا نفی حکم است یا نفی موضوع است به قول صاحب کفایه، نهی است؟

سه: آیا لا ضرر شامل اجزاء هم می شود یا نمی شود. مثلا نماز یک جزئش ضرری شد، خود نماز ضرری نیست، آیا لا ضرر آن را می

گیرد یا نمی گیرد؟ وضو یک جزئش ضرری شد، ما این را حدود می گوئیم، پس یک ثبوت، دو: معنا، سه: حدود.

راجع به سنن النبی کاری که شده، دقت کردید؟ الان آقای مقرر هم ننوشته، شما هم نگاه بکنید این معنایی که من گفتم این استنتاجی

است، الان شما مراجعه بکنید می بینید در حقیقت کلمات حول این سه محور است. ثبوت، معنا و حدود.

این به طور کلی در دنیای اسلام این بحث کلی است و این فارق اساسی ما بین شیعه و ما بین اهل سنت این است که اهل سنت ممکن بود یک مطلب را از شافعی بگیرند، یکی را از او بگیرند اما شیعه معتقد بود فقط و فقط اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین. در هر سه موضوع باید به اهل بیت مراجعه کردم و من اجمالا عرض کردم در هیچ یک از روایات ما این لفظ نیامده اولاً.

اشاره ای به این لفظ هم نیامده، مثلاً یک جا بگویند یضمنه لأن بخراج، اشاره ای هم به این الفاظ نیامده است. در عبارات قدمای اصحاب ما هم نیامده است. دیدید که در کتاب خلاف شیخ طوسی آمده که اصطلاحاً فقه مقارن است. عبارت خلاف را من خواندم و باز یک مرتبه دیگه خدمتتان عرض بکنم. دقت کردید شیخ چقدر دقیق گفته؟ گفته دلیلنا عموم قوله الخراج، نگفته اخبار الفرقه و اجماعه، اجماع اصحابنا، همیشه شیخ در خلاف می گویند دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم، همیشه این طور می گویند. بعضی وقت ها می گویند اجماع الفرقه و اخبار نمی آورد. این دقت شیخ طوسی است. من عرض کردم آنی که من رسیدم اجماع الفرقه نظر بغدادی هاست، اخبارهم نظر قمی هاست. این را من جایی ندیدم. من احتمال می دهم شیخ خیلی ظریف این اصطلاح را بکار برده است، دقت بکنید دلیلنا عموم قوله، نگفت اجماع الفرقه یعنی حتی این خراج بالضمنان زمان شیخ هم اجماعی نبوده، دقت کردید چی می خواهم بگویم؟ یعنی به اصطلاح من کرارا و مرارا و تکراراً عرض کردم و باز تکرارش می کنم، چون جایی گفته نشده. شیخ طوسی یا مثلاً صدوق مطلبی را به عنوان تلقی گفته باشند قبول است، به عنوان تبنی قابل قبول نیست. تلقی یعنی شواهدی باشد که مطلب را از ائمه متاخرین لا اقل گرفتند، از ائمه به یک نحوی گرفتند، این را اصطلاحاً تلقی می گویند، آقای بروجردی هم اصول متلقاه دارند، یعنی متلقاه من الائمة، تبنی رای شخصی باشد. این دو تا را تشخیصش مثلاً این جا الان تشخیصش خیلی آسان است، دلیلنا عموم قوله الخراج، خوب دقت کردید؟ نگفت دلیلنا اجماع الفرقه و ایضاً قوله الخراج بالضمنان و نگفت اخبار الفرقه بأن الخراج، یعنی این تبنی است، این را من خودم قبول دارم. این اسمش تبنی می شود. عرض کردم اگر مرحوم شیخ تبنی باشد حالا البته شان شیخ که بالاست، شوخی معروف هم رجال و نحن رجال، خیلی مقید به تبنیات ایشان نیستیم اما اگر تلقی باشد ارزش خاص دارد